

حکایت نا تمام...

دو یا سه سال پیش بود، برحسب اتفاق قسمتی از یک انیمیشن را دیدم که در آن کودکی کنایی را از جعبه‌های خاک خورده بیرون می‌کشد و متوجه می‌شود در سال‌های دور جایی به اسم مدرسه وجود داشته که فردی به‌عنوان معلم سر کلاس می‌رفته و تعداد زیادی از بچه‌ها برای یادگیری و آموزش روی صندلی‌ها می‌نشسته و زنگ‌های تفریح باهم بازی می‌کرده، کارهای هنری انجام می‌داده، کتاب می‌خوانده‌اند و ... هر چند نظریات «مرگ مدرسه» در آن روز برایم ناآشنا نبود، اما به نظر آمد این یک فرض محال است، مگر می‌شود مدرسه نباشد، درس نباشد، معلم نباشد و بچه‌ها نباشند. اما امروز آن فرض‌های ناممکن یا حداقل دور در حال تحقق است. کووید ۱۹ نظام آموزش را وادار به تغییری کرده است که شاید برای تحققش سال‌های دورتری را متصور بودیم.

در این شرایط مدارس نقش خود را به‌عنوان کالبد آموزش از دست داده‌اند و تمام نقش‌های آموزش و پرورش در قاب یک صفحه نمایش گر خلاصه شده است. مدارس با گذشت سه ماه از شروع سال تحصیلی نگرانی‌ها، درگیری‌ها و چالش‌های اولیه را از سر گذرانده، کارها به‌صورت خودکار و روزانه انجام می‌شود و کمتر تلفن‌های مدرسه با زنگ والدین سردرگم و شاک می‌دهد. معلمان نیز تا سومین ماه تحصیلی، بعد از آزمون و خطاهای متعدد، دیگر چالش‌ها و نگرانی‌های روزهای اول را ندارند. آن‌ها توانسته‌اند برنامه مشخصی برای تدریس خود پیدا کنند و خلاقیت را جزئی منفک نشده از تدریس بدانند و محتواهای خلاقانه و جذاب تولید کنند.

بچه‌ها نیز امسال توانستند یاد بگیرند چه‌طور صفحه نمایش گر را روشن کنند و در حالی که لیوان چای‌شان بغل دست‌شان است، آموزش‌ها را که به‌صورت صدا و تصویر در شکل آفلاین و آنلاین توسط معلم بارگذاری می‌شود را بشنوند و ببینند، در زمان معین شده تکالیف‌شان را برای معلم خود ارسال کنند و سازگاری نسبی را با این شیوه آموزش به دست آورند. البته بسیاری از والدین هم شاگردان خوبی شده‌اند!

خیلی از چالش‌ها در این مدت، با همراهی و یاری معلم، مدرسه و خانواده حل شد و جوینار آموزش مسیر خود را از میان نگرانی و دلهره این روزها پیدا کرد. مشکلاتی از قبیل ساعت کلاس‌ها، نوع نرم‌افزارهای مورد استفاده، صدا، فیلم و ... در این بین به نظر آن مدرسه، معلم، خانواده و دانش‌آموزی که در این شرایط چند اصل یعنی پذیرش شرایط موجود، صبوری، انعطاف، هم‌دلی، خلاقیت و ذهن یادگیرنده را به کار بسته است، آموزش از جنسی دیگر را تجربه کرده است. اما این دور از واقع‌نگری است اگر فکر کنیم در آموزش غیرحضوری تمام مسایل حل شده است و نیاز به بازنگری نداریم، چراکه هنوز در ابتدای راهی هستیم که ممکن است شیوه آموزش را حتی بدون وجود کرونا و در شکل حضوری‌اش نیز کاملاً تغییر دهد. بنابراین زمان لازم است تا با در نظر گرفتن وجوه مختلف آموزش غیرحضوری به مسایلی پرداخت که شاید در آموزش حضوری نیز به آن‌ها چنان که باید و شاید پرداخته نشده بود.

یکی از مساله‌های مهم که به‌نظر کمتر برایش کاری درخور انجام شده، حفظ شوق، نشاط و انگیزه‌بخشی به بچه‌ها است که شاید تمرکز بر آموزش محتوای درسی موجب کمرنگ‌شدن اهمیت آن می‌شود. البته دست‌یابی به این مهم، در میان اخبار بد و متناقض هر روزه شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها کاری سخت است و در وهله اول باید اهمیت آن توسط برنامه‌ریزان آموزشی و آموزش‌گران دیده شود. مورد دیگر بزرگ‌کاری‌های آموزشی میان مدارس و معلمانی است که در پی اجرای خواست خانواده و مسئولین بوده و نیاز و خواست بچه‌ها را به نحوی که باید و شاید مورد مطالعه قرار نمی‌دهند و نمی‌دهند. پرداختن به این مورد مخصوصاً در این شرایط که بچه‌ها ارتباط مستقیمی با مدارس و معلمان خود ندارند، ضروری است. به‌طور مثال در آموزش حضوری خیلی از مسایل و حتی تنش‌ها میان معلم و شاگردانش به مرور و در همان کلاس و مدرسه حل می‌شود اما در آموزش غیرحضوری این مسایل گاه با دخالت و حساسیت‌های اشتباه والدین، سوتفاهم‌هایی را در پی داشته که حل و فصلش به درازا می‌کشد و می‌تواند ناشی از عدم آگاهی خانواده از نقشی باشد که باید در آموزش غیرحضوری ایفا کند. مساله دیگر خانواده‌هایی هستند که فرزندشان پیش از این با کمک و مشاوره مدرسه به نقش دانش‌آموزی خود آگاه می‌شده و وظایف خود را به‌عنوان دانش‌آموز می‌پذیرفته است. این خانواده‌ها در این شرایط نه توان همراهی با فرزندشان را دارند نه می‌توانند از کمک مدرسه چنان که باید و شاید بهره بگیرند. دانش‌آموزانی که به دلیل مشکلات میان پدر و مادر و گاه طلاق ایشان در آموزش غیرحضوری به مشکلات بیشتری از قبل دچار شده‌اند، نیز از جمله موارد خاصی هستند که باید مورد حمایت خاص قرار گیرند؛ و مسایلی از این دست که در گذشته نیز کمتر به آن پرداخته می‌شده است و آموزش‌گران بیش از هر کس دیگری به آن واقف هستند.

حال چند سوال:

- آیا تغییر در شکل بیرونی آموزش اتفاق افتاده یا در نگرش آموزش‌گران؟ آیا نگاه نتیجه‌گرای آموزش و پرورش زحمت تغییر و پوست‌اندازی را به خود داده است؟
- آیا معلمان توانسته‌اند در بحث سواد رسانه‌ای آگاهی لازم و درست را کسب کرده و به کار ببندند؟ آیا موضوعاتی مثل آموزش پروژه‌محور، تفاوت‌های فردی، مهارت‌های زندگی و ... که در چند سال اخیر راه‌هایی برای آن باز شد در این سال پرچالش دنبال شد یا به دلیل مشکلات آموزش غیرحضوری که در تازگی و سختی‌های آن شکی نیست، به فراموشی سپرده شد؟
- آیا در این دوران برنامه‌های مدون برای آگاهی‌بخشی به خانواده انجام شده، آیا آن‌ها می‌دانند حدود انتظارات‌شان تا کجا است و به وظایف خود به‌عنوان بازوی آموزش واقف شده‌اند؟
- آیا در این دوران با دانش‌آموزانی که دیگر سر کلاس درس حاضر نیستند تا از خواست‌ها، نیازها و احساسات‌شان بگویند، ارتباط موثری برقرار شده است؟ آیا برای کودکان و نوجوانانی که با ظهور این ویروس سال‌های طلایی عمرشان در خانه می‌گذرد، فکری شده است تا آسیب‌های روانی ناشی از آن به حداقل برسد؛ آن‌ها که حرارت نوجوانی‌شان در ارتباط با هم‌سالان به اعتدال می‌رسید؟

اما سرآغاز همه این سوال‌ها یک سوال بی‌زمان و بی‌مکان است که در هر دوره آموزش‌گران برای رسیدن به راه مطلوب باید از خود بپرسند و آن این است که: **نیاز کودکان امروز سرزمین‌مان چیست؟**

مرجان زارع هرفته